

تحلیل جامعه‌شناختی از فرایند پیدایش و تکامل علوم در دو جامعه دینی و سکولار

محمد رضا خاکی قراملکی

عضویت علمی فرهنگستان علوم اسلامی، قم، ایران.

mrkhkai54@gmail.com

چکیده

یکی از مسائل جدی در حوزه تحول علوم انسانی، چگونگی پیدایش و تکامل علوم است. شکی نیست که با تحقیق و یافتن متغیرهای فردی و اجتماعی تکامل دانش‌های بشری، می‌توان گامی اساسی در مدیریت و برنامه‌ریزی اجتماعی توسعه دانش برداشت؛ بر همین اساس، تحلیل جامعه‌شناختی از علم می‌تواند پشتوانه خوبی در این زمینه باشد؛ درحقیقت، با تحلیل جامعه‌شناختی اینکه پدیده علم امری اجتماعی است یا امری فردی، یا حاصل تقویم آن دو و اساساً سهم تأثیر متغیرها چیست به خوبی آشکار می‌شود. در این تحقیق، تأکید می‌شود تولید علم فرایندی اجتماعی را طی می‌کند و تبعاً نوع جامعه علم متناسب خود را رقم می‌زند. درحقیقت جامعه به‌عنوان یک کل متغیر و واحد حقیقی که از ارگانیک پویایی برخوردار است در جهت تکامل و رشد خود از مکانیسم‌های درونی و بیرونی خاصی بهره می‌گیرد و در این راستا دو متغیر اجتماعی «قدرت» و «دانش» نقش اساسی در مکانیسم تکامل اجتماعی ایفا می‌کنند، در این بین نقش قدرت که برآیند تجمیع اراده‌های فردی است نسبت به پدیده دانش در اولویت قرار دارد، یعنی دانش در بستر قدرت امکان رشد و تکامل اجتماعی پیدا می‌کند؛

به این ترتیب، نوع ترکیب ساختار قدرت و جهت‌گیری حاکم بر جامعه، شبکه دانش بشری را در همان جهت هدایت و پشتیبانی می‌کند، همان‌طور که روند تکامل علوم مدرن در بستر توسعه قدرت مادی به خوبی قابل تحلیل است و بر این اساس می‌توان بر مادی و سکولار بودن علوم مدرن تصریح کرد. از این رو، اگر موازنه قدرت جامعه در جهت اقتدار اسلام و تمدن اسلامی سوق پیدا کند، تبعاً دانش مرتبط نیز با صبغه اسلامی تولید خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: شبکه علوم، سکولار، اسلامی، گرایش‌های اجتماعی، کل متغیر، اراده‌های اجتماعی، مکانیسم تکامل اجتماعی، نظام ارزش‌های اجتماعی، قدرت.

مقدمه

از جمله مباحث جدی در تولید علم توجه به علل و عوامل پیدایش و تکامل است؛ درحقیقت، جامعه‌ای که نیازمند تولید دانش‌های متناسب است: اولاً، باید بتواند تصویری درست از نیازمندی‌ها و نظام نیازها ارائه کند؛ ثانیاً، تبیین کند با چه مکانیسمی می‌خواهد ارزش‌ها و نیازهای جامعه خود را در متن جامعه محقق کند؛ ثالثاً، نشان دهد ارزش‌ها و نیازها چگونه با نظریه‌های علمی ارتباط پیدا می‌کنند و اساساً با چه مکانیسمی ارزش‌ها در متن علوم راه پیدا می‌کنند؟ روشن است که پیدایش و تکامل دانش‌های بشری امری اجتماعی است که در طی یک فرایند پیچیده اجتماعی به منصفه ظهور می‌رسد، نه یک امر شخصی. تبعاً بیان متغیرهای فردی و اجتماعی و تعیین ضریب تأثیر آن نیازمند تحقیق است تا روشن شود که در این میان نقش نظام و ساختارهای حاکم بر جامعه به چه میزان بوده و عاملیت و اراده فردی انسان‌ها در ظهور و تکامل علوم به چه میزان است. اساساً در تأثیرگذاری عوامل ساختاری و عاملیت فردی، آیا نوع ارزش‌های پذیرفته شده جامعه و افراد و نوع جهت‌گیری اراده‌های آن‌ها تفاوت جدی در ماهیت دانش تولید شده ایجاد می‌کند یا نه؟ در صورتی که نوع نظام ارزشی اراده‌ها ماهیت دانش را تغییر نمی‌دهد، اسلامی‌سازی علوم مثل «جامعه‌شناسی» در حوزه علوم انسانی چه توجیه معقولی خواهد داشت؟ آیا صرفاً تغییر و تهذیب گزاره‌ای برای تولید دانش اسلامی کفایت می‌کند یا نه؟ در صورتی که بر این باور باشیم که سنخ نیازها و ارزش‌های مکتبی در متن دانش‌ها راه پیدا می‌کند، نقطه مختصات علوم تولید شده چه تمایز و اشتراکی با علوم مدرن خواهد داشت؟ اساساً می‌توان از ارزش‌ها و نیازهای مشاع سخن

گفت که همه بشریت در تأمین آن از ابزارها و علوم مشترک بهره می‌گیرند؟ آیا علوم مدرن ابزار مشترک بشر در تحقق نیازهای مشاع است؟

باتوجه به پرسش‌های فوق، در صورتی که روشن شود که قدرت و ساختار قدرت دانش متناسب را می‌طلبد، تبعاً با تغییر در ساختار قدرت اجتماعی باید دانش اجتماعی متناسب آن نیز تولید شود و الا در صورتی که دانش‌های به‌کار گرفته شده در حل نیازهای جامعه با ساختار قدرت هماهنگ نباشد، علی‌رغم میل باطنی افراد، علوم سکولار اخذ شده در طی یک فرایند اجتماعی، علیه اهداف و ارزش‌های اجتماعی ساختار قدرت حاکم عمل خواهد کرد؛ لذا، در صورتی که علوم و تحقیقات اجتماعی، متناسب با ساختار کلان قدرت و جهت‌گیری حاکم تولید شود، بی‌شک خود در یک پروسه دیگر به تکثیر و تولید قدرت و اقتدار اجتماعی خواهد انجامید و معنای «العلم السلطان»^۱ مفهوم حقیقی خود را می‌یابد. البته در هیچ دوره‌ای همانند امروز، قدرت بشر در علم و با علم تعیین نیافته بود، همان‌طور که در طول تاریخ، بشر همواره علم داشته است، ولی هرگز علم به بازآفرینی قدرت در این مقیاس نینجامیده است؛ در غرب مدرن، «فرانسیس بیکن» اولین کسی بود که علم را عین قدرت می‌دانست (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ص ۱۶۶). البته چنین علم و بسط قدرتی در مقیاس جامعه جهانی، در جهت مادی هدایت شده است، به نحوی که به مهندسی توسعه اجتماعی و تغییر الگو و سبک زندگی جامعه در جهت دنیاپرستی انجامیده است. بر این اساس، جامعه دینی با تکیه بر ظرفیت قدرت اجتماعی خلق شده توسط انقلاب اسلامی، که انرژی و پتانسیل جدیدی را در جهان اجتماعی رها ساخته، باید مناسبات قدرت خود را در مقیاس جامعه جهانی حفظ کند و توسعه دهد و این جز با تولید علم دینی ممکن نخواهد شد و در حقیقت انرژی آزادشده از متن انقلاب اسلامی، اگر نتواند در قالب یک عقلانیت علمی دینی صورت‌بندی شود، نمی‌تواند اهداف انقلاب اسلامی را محقق کند.

۱. عبارت العلم سلطان؛ بخشی از روایت حضرت علی (ع) در نهج البلاغه است که جمله بسیار پر مغز و استراتژیکی است. می‌فرماید: «العلم سلطان من و حده صالح به و من لم یحده صیل علیه»، علم منشأ اقتدار و سلطان است، علم موجب ایجاد اقتدار و قدرت اجتماعی می‌شود. هر کس این قدرت را به چنگ آورد می‌تواند تحکم کند، می‌تواند غلبه پیدا کند؛ هرکسی این اقتدار را به‌دست نیاورد، بر او غلبه پیدا خواهد شد، دیگران بر او غلبه پیدا کرده و قاهر خواهند شد و بر او تحکم می‌کنند.

۱. امکان و چگونگی تولید علم دینی از منظر مبانی جامعه‌شناختی

در حقیقت پرداختن به تحلیل‌های جامعه‌شناختی علم و طرح امکان و مطلوبیت علم دینی از آن منظر، در نوع تفسیر باورهای ما نسبت به حقیقت جامعه ریشه دارد؛ یعنی تفسیری که از ماهیت جامعه و علل و عوامل پیدایش و تکامل جامعه ارائه می‌شود، و نیز در اینکه در رویکرد جامعه‌شناختی بر نظریه «اصالت جامعه» تأکید شود یا بر «اصالت فرد». همه این پیش‌فرض‌ها در تفسیر جامعه‌شناختی از علم تأثیر مستقیم دارد.

۱-۱. جامعه به مثابه یک کل متغیر، بستر تولید دانش

در این تحلیل، جامعه به مثابه نظام و سیستمی پویا و ارگانیک‌تری تصور می‌شود که از «وحدت ترکیبی» اراده‌های انسانی تشکیل یافته است؛ از این رو، جامعه از یک هویت حقیقی برخوردار است و هویت اراده‌های فردی، بدون اینکه در فرایند اجتماعی حذف شوند، در ذیل کل بزرگ‌تری به نام جامعه، از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار می‌شوند و کارکردهای متناسبی را برعهده می‌گیرند. در واقع در یک لایه عمیق‌تر، می‌توان مدعی شد که تعیین هر پدیده‌ای همواره در ذیل ارتباطات نظام‌مند و در ذیل یک ساختار حاکم صورت می‌گیرد و اگر چنین اصل حاکم بر مکانیسم تشخیص پدیده‌ها را نسبت به پدیده‌های اجتماعی تعمیم بدهیم، می‌توان گفت ظهور پدیده‌ای به نام علم از ساختار اجتماعی خاصی نشئت می‌گیرد؛ اما این ارتباط حقیقی، که مقوم هویت هر پدیده‌ای است، یک ارتباط جبری نیست، بلکه ارتباطی است که نقش اراده‌های کنشگران و نیز «نظام» و «ساختارهای» اجتماعی در پیدایش آن مؤثر است؛ به گونه‌ای که جایگاه و کارکرد هر فاعل انسانی، در نسبت و درگیری با سایر فاعل‌ها، تعیین می‌یابد؛ از این رو، انسان در جایگاه کنشگری مختار همواره وزن اجتماعی ثابت و مطلق ندارد و عملکرد و حرکت اراده‌اش منقطع از منزلت اجتماعی‌اش قابل تصور نیست؛ یعنی حرکت و کنش فاعل‌های انسانی در یک نظام اجتماعی از یک «نسبیت اجتماعی» برخوردار است و براین اساس، ارتباط فاعل‌های انسانی با یکدیگر، در حصول و تحقق یک غایت اجتماعی، یک ارتباط حقیقی است نه صرفاً یک ارتباط اعتباری.

۱-۱-۱. یکسان نبودن ضریب نفوذ کنشگران در خلق قدرت اجتماعی

میل و انگیزش فاعل‌های انسانی متغیر اصلی در ایجاد ارتباطات و مناسبات اجتماعی است و به واسطه همین متغیر اصلی، همانند دو میدان جاذبه و انرژی با یکدیگر ارتباط واقعی دارند و میدان تأثیر و نفوذشان در یکدیگر تا مرحله کنش و حرکت عینی کشیده می‌شود. به این ترتیب، قدرت

فاعل‌های انسانی دارای تأثیر، وقتی به یکدیگر گره می‌خورد، یک نظام اجتماعی تصرّفی و یک متصرّف بزرگ به نام «جامعه» را پدید می‌آورد که هویت آن غیر از هویت فردی کنشگران اجتماعی است؛ یعنی افراد، براساس قدرت هویت فردی، نمی‌توانند چنین متوجه‌ای را خلق کنند بنابراین از ترکیب حساسیت‌ها، انگیزه‌ها، اطلاعات و اعمال، حول یک جهت غایی، یک قدرت بزرگ به نام جامعه خلق می‌شود که جهت‌گیری اصلی آن را اراده‌های حاکم و کاریزمایی هدایت و تعیین می‌کنند که در هدایت کلان جامعه به مثابه یک «کل متغیر» حضور دارند. البته قدرت تأثیر بقیه کنشگران هم با جایگاه و منصبی که در نظام دارند متناسب است. در چنین نظام اجتماعی، سطوح اراده‌های کنشگران از یک نسبت تأثیر و نفوذ برابر برخوردار نیست چراکه برابری وزن و ضریب نفوذ کنشگران مانع از تشکیل نظام می‌شود. اساساً هر سیستمی، به‌ویژه سیستم‌های پویایی مثل نظام اجتماعی، در فرایند حرکت خود از مبانی و اهداف خاصی پیروی می‌کنند و براین اساس نیز اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن‌ها، به نسبتی که در تحقق اهداف نقش ایفا می‌کنند، جایگاه و منزلت متفاوتی در نظام دارند، و این اقتضاء منطقی سیستم است. لذا، برخی عناصر در نقطه کانونی نظام و به‌منزله متغیر اصلی قرار دارند و برخی به‌صورت متغیر فرعی عمل می‌کنند، در غیر این صورت اساساً حرکت در یک نظام منتفی است؛ به عبارتی، حرکت با نفی اختلاف پتانسیل عناصر یک سیستم به صفر میل می‌کند. به این ترتیب، در نظام اجتماعی تناسب اراده‌هایی کنشگر با توجه به اینکه به یکدیگر متقوم‌اند برخی کنشگر اصلی و محوری‌اند و برخی دیگر، در نسبت و هماهنگی با اراده‌های حاکم، دارای نقش و کارکرد هستند. در واقع چنین روابط متقابلی بیانگر تأثیر و تأثر یک‌سویه به نحو جبر علی و معلولی نیست. در تحلیل الگوی روابط قدرت و دانش، برخی از اندیشمندان غربی، مانند «فوکو»، نیز بر تولید متقابل قدرت و دانش تأکید می‌ورزند (دریفوس، ۱۳۸۴: ص ۳۳۵؛ فرکلاف، ۱۳۷۹: صص ۴۹-۴۸). البته در نگاه برگزیده، قدرت با درجه‌فاعلیت اراده‌های اصلی و فرعی تعیین می‌یابد و لذا، قدرت با مسئله اختیار گره خورده است که ریشه در مکتب فلسفی خود دارد. تبعاً دانش نیز در محیط قدرت و در نسبت با واقعیت‌ها تولید می‌شود.

درحقیقت اراده هر فرد، با توجه به ظرفیت فطری و اکتسابی اش، به مثابه یک قدرت عمل می‌کند، طبیعی است که با گره خوردن و تقوم قدرت اراده‌های فردی با یکدیگر، با مکانیسم فرمان‌پذیری و فرمان‌دهی، ترکیب جدیدی از قدرت اجتماعی ظهور می‌کند که چنین سطحی از قدرت را در اراده‌های منفرد نمی‌توان یافت. طبعاً ظهور چنین قدرت اجتماعی، که می‌توان آن را در ذیل عنوان

جامعه تعریف کرد، یک امر واقعی و حقیقی است و چنین ظرفیتی از قدرت نیز بدون ساختار و نظام نمی‌تواند عملکرد درستی داشته باشد. در چنین ساختاری، قدرت کنشگران در مناصب اجتماعی توزیع می‌شود و دارای سطوح مختلف می‌گردد و از وزن و نسبت خاصی برخوردار می‌شود که نمی‌توان آن را امری اعتباری تلقی کرد (مرعشی، ۱۳۷۷: صص ۱۰۹ و ۱۱۱).

در این تحلیل، با توجه به اینکه پایگاه قدرت به نظام اراده‌های نافذ و تأثیرگذار بازمی‌گردد، مهم‌ترین سطح کنش و عمل ارادی نیز رقم خوردن تمایلات فردی و اجتماعی است و بر این اساس منشاء خلق قدرت اجتماعی، به تعلقات و گرایش‌های اجتماعی، به منزله متغیر اصلی، بازمی‌گردد؛ طبعاً با تغییر نظام تمایلات اجتماعی، شاهد تغییرات اساسی در جامعه خواهیم بود، به نحوی که این تغییرات در نهایت به تأسیس یک جامعه و تمدن جدید منجر خواهد شد؛ یعنی نظام تمایلات اجتماعی با حضور در نظام بینش و پس از آن با حضور در تولید دانش اجتماعی و تولید تکنولوژی خاص، می‌تواند در تغییر و تبدیل پدیده‌ها و موضوعات عالم، فرم و تجسّد خاصی پیدا کند. به عبارتی، تبدیل و تغییر پدیده‌های عینی، توسط تکنولوژی‌ها و نیز شبکه دانش پشتیبان آن، بیانگر تجسّد و تحقق سطوح و لایه‌های نظام اراده‌های اجتماعی است که در قالب قدرت اجتماعی قابل تفسیر است؛ یعنی سطحی از قدرت اجتماعی در شبکه دانش ظاهر می‌شود و سپس سطحی دیگر از قدرت به ابزار و تکنولوژی مجهز می‌شود و متناسب با مطلوبیت‌ها در متن واقع تصرف و تبدیل ایجاد می‌کند که منجر به تغییرات اجتماعی مطلوب می‌گردد.

حاصل سخن اینکه، در پاسخ به این پرسش که «در ظهور پدیده‌های اجتماعی نقش اصلی را فردیت و عاملیت فرد بازی می‌کند یا ساختارها و نظام اجتماعی حاکم؟»، این نگاه بر این باور تأکید می‌کند که هر دو متغیر «عاملیت» و «ساختار» دارای نقش تأثیرگذارند، اما در این میان نقش ساختارها و نظام‌های اجتماعی، به منزله عنصر قدرت‌ساز، نسبت به کنشگران فردی نقش اصلی و اساسی را ایفا می‌کند. در واقع، چنین باوری ریشه در این دارد که صرف اجتماع عناصر و افراد جامعه به نحو انضمامی، بدون وحدت ترکیبی، نمی‌تواند منشاء پیدایش جامعه باشد. لذا، جامعه فراتر از تجمع افراد بوده و از یک ترکیب و وحدت حقیقی برخوردار است که منشاء آثار و خصلت‌هایی می‌شود که به صرف اجتماع افراد نمی‌توان شاهد بود. یعنی وحدت و کثرت حقیقی عناصر منجر به تشکیل نظام می‌شود و نظام‌های اجتماعی نیز در فرایند توسعه خود با ساختارسازی، محیط تنفسی و انگیزشی و کنشی جامعه را رقم می‌زنند و افراد نیز در متن ساختارها عمل می‌کنند. به این ترتیب، جامعه، با توجه به هویت حقیقی و ترکیبی اش و نیز ساختارها و نهاد‌های اجتماعی خود، پایگاه تولید

قدرت اجتماعی می‌شود و در ظهور پدیده‌های اجتماعی همچون دانش اجتماعی، نقش اصلی را ایفا می‌کند و بر این اساس است که گفته می‌شود تولید دانش امری اجتماعی است. البته این به معنای نفی تأثیر عاملیت و فردیت فاعل شناسا در تولید دانش نیست. همان طوری که برخی از جامعه‌شناسان معرفت با رویکرد «رنالیسم انتقادی»، ضمن اذعان به دیالکتیک ساختار و عاملیت، بر تأثیرگذاری عنصر ساختار بیش از پیش تأکید می‌کنند (تریگ، ۱۳۸۶: صص ۳۵۲ و ۳۵۵ و ۳۵۶). شاید تلقی برخی از اندیشمندان معاصر ایران، که در سال‌های اخیر در مسئله تولید علم دینی با شک و تردید برخورد کردند، ناشی از این است که اساساً ظهور و تولید یک علم را مشروط به پیدایش عالم و شرایط اجتماعی می‌دانند که هنوز مهیا نشده است، آنچه که قدرت اجتماعی نیز نامیده می‌شود، لذا بر این باورند که در هر جامعه و ساختار قدرتی، هر دانشی امکان ظهور نخواهد داشت (داوری اردکانی، ۱۳۹۷).

۱-۱-۱. متغیرهای پیدایش و تکامل جامعه

باید هویت جامعه روشن شود و اینکه ساختارهای اجتماعی در تولید قدرت اجتماعی نقش اصلی را در پیدایش و تکامل دانش دارند، در گام بعدی باید مکانیسم پیدایش و تغییر و تکامل جامعه و متغیرهای آن را تحلیل کنیم. در حقیقت طبق مبنای فوق، حرکت و تکامل جامعه با مکانیسم خاصی صورت می‌گیرد که می‌توان از چنین مکانیسمی به‌عنوان «تولی و ولایت اجتماعی» یاد کرد، که اعم از تولی و ولایت دینی و سکولار است، و در آن «اراده‌های قاهر» و کاریزما با اعمال قدرت و ولایت حداکثری خود نقش راهبردی در سازمان‌دهی و هماهنگی جامعه در جهت نظام ارزشی خاص اعم از دینی و غیردینی ایفا می‌کنند، همان طوری که بدون عهده‌سپاری و تبعیت سایر کنشگران اجتماعی نسبت به اراده‌های برتر، قدرت حاکم نمی‌تواند در متن جامعه جاری شود؛ لذا، مکانیسم تولی و ولایت اجتماعی عامل اصلی تشکیل و تکامل جامعه است. هر چند ولایت اراده‌های برتر متغیر اصلی در تحقق قدرت اجتماعی است، اما این مکانیسم پیدایش چرخه قدرت اجتماعی در صورتی می‌تواند به «مهندسی تکامل اجتماعی» منجر شود که به شبکه دانش متناسب خود تجهیز شود؛ توضیح اینکه اگر نسبت قدرت و دانش را در مقیاس فردی به اختیار و آگاهی تقلیل دهیم، همانطور که تحقق اختیار انسان در عینیت بدون فهم متناسب از موضوع ممکن نمی‌گردد، یعنی اراده در خلاء عمل نمی‌کند بلکه نیازمند ابزار جریان است و آگاهی نقش ابزار را در این رابطه دارد، در مقیاس جامعه نیز جریان قدرت بدون ابزار مناسب ممکن نخواهد بود و دانش در این میان نقش ابزاری دارد. به این ترتیب، «عقلانیت عملی» جامعه، حول محور اراده مرکزی، اگر

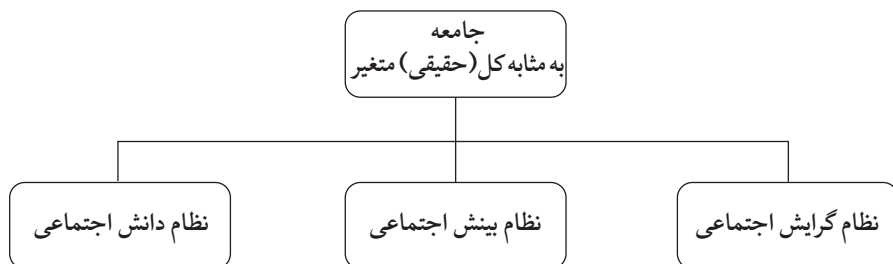
نتواند به خلق «عقلانیت علمی» هماهنگ منجر شود، نمی‌تواند سطوح اراده‌های متکثر جامعه را در جهت اهداف و ارزش‌های خود هماهنگ کند؛ لذا، باید نقش علوم را در بسط قدرت اجتماعی و مهندسی آن روشن ساخت.

براین اساس، می‌توان مدعی شد که ماهیت جامعه از سه متغیر زیر با ضرایب تأثیرگذاری متفاوت تشکیل یافته که عبارت‌اند از:

الف) نظام گرایش اجتماعی، به مثابه «پایگاه تکامل همدلی اجتماعی»، مبدأ شکل‌گیری «نظام ارزشی و نظام دستوری و نظام حقوقی» جامعه می‌شود و نظام روابط اجتماعی را بر محور اخلاق سامان می‌دهد و «متغیر اصلی» تکوّن جامعه به حساب می‌آید.

ب) نظام بینش اجتماعی، به منزله «پایگاه تکامل همفکری اجتماعی»، «نظام پرورشی جامعه» را رقم می‌زند و زیرساخت شناخت جامعه از روابط و تناسبات کمی و کیفی حاکم بر کل هستی را توصیف و تبیین می‌کند. این «متغیر فرعی» تکوّن جامعه است.

ج) نظام دانش اجتماعی، به عنوان «پایگاه تکامل همکاری اجتماعی»، مقدرات و ظرفیت جدیدی از قدرت انسانی و ابزاری را در جامعه رقم می‌زند و بنیان تکنولوژی را در جهت ارتقاء و تکامل مهندسی اجتماعی و تصرفات جدید اجتماعی رقم می‌زند؛ و این «متغیر تبعی» شکل جامعه است. در واقع جامعه با توجه به سه متغیر ذکر شده، حول یک محور و اراده برتر نظام پیدا می‌کند که آن محور شخصیتی است که قدرت هماهنگی کل نظام را به طرف مقصد داشته و با احاطه کامل به مسائل زمان و سیاست‌گذاری، در سطح توسعه قدرت و ابزار، هدایت جامعه را به سوی اهداف کلان برعهده دارد؛ چنین شخصی می‌تواند به منزله محور تمایلات اجتماعی، جامعه را به سمت وحدت سوق دهد (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۶). ارکان جامعه را در نمودار زیر می‌توان این گونه ترسیم کرد:



به این ترتیب، با مکانیسم تولی و ولایت، حول جهت غایی، تک تک اراده‌ها به هم گره می‌خورد و به نحو متقوم ترکیب جدیدی را به نام جامعه ایجاد می‌کند که دارای هویت حقیقی و مستقل از فرد است؛ در واقع، در بستر اختیارات جامعه، «شبکه قدرت» خلق می‌شود که در آن فاعل انسانی به نحو مطلق عمل نمی‌کند، بلکه به نحو تأثیر و تأثر، سطحی از قدرت و نفوذ را در این شبکه دارد. اگرچه هر قدرت اجتماعی برتر و شاخص می‌تواند محور تشکیل یک جامعه تخصصی شود، اما بالاترین مرتبه و سطح قدرت اجتماعی به قدرتی برمی‌گردد که توان ظرفیت هماهنگی و سرپرستی اراده‌های انسانی را در جهت غایی در مقیاس کل جامعه داراست و می‌تواند سه لایه از «قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» جامعه را هماهنگ کند و نظام ارزشی و بینشی و دانشی جامعه را در جهت غایی هدایت کند. این سطح از قدرت اجتماعی، در حقیقت به عهده ولی و سرپرست اجتماعی است که دامنه قدرت و ولایت و سلطه‌اش مشروط به تبعیت و عهده‌سپاری اراده‌های پایینی است؛ این نوع قدرت حاکم اجتماعی به دلیل تغییراتی که در روند جوامع رخ می‌دهد، به دوره و عهد خاصی محدود است (خاکی قراملکی، ۱۳۹۷: صص ۵۷ و ۹۶).

۱-۲. تحلیل عوامل و متغیرهای پیدایش و تکامل شبکه علوم

باتوجه به توصیفی که از ماهیت جامعه ارائه شد، می‌توان در یک نگاه کلی، به مؤلفه‌هایی که در شکل‌گیری و تکامل علم دخالت می‌کنند اشاره کرد تا پیچیدگی مراحل پیدایش و تکامل دانش روشن گردد. با در نظر گرفتن این تحلیل، تبعاً همان‌طور که وضعیت موجود جامعه در تعیین هویت و ساختار جامعه نقش دارد، وضعیت گذشته و تاریخ یک جامعه را نمی‌توان در تعیین یک نظام اجتماعی نادیده گرفت و نیز می‌توان در تولید دانش بر همین نگاه تاکید کرد. باتوجه به تولید علم در بستر جامعه، فرایند تولید علم، نه تنها امری فردی نیست و ناظر بر وضعیت اجتماعی موجود شکل می‌گیرد، بلکه در یک قدم بالاتر، هر جامعه‌ای در بستر تاریخی خاص، می‌تواند به تولید علم اقدام کند. لذا، بدون فراهم و مهیا شدن بستر و شرایط تاریخی مناسب، دانش‌ها به صرف الزام و دستور در جامعه ظهور نمی‌یابند. در این راستا، برخی از اندیشمندان معاصر بر این باورند که هر پژوهشی منتزع از شرایط صورت نمی‌گیرد، چراکه فهم انسان با محیط او پیوند دارد و انسان در درون محیط اجتماعی خود می‌فهمد و اگر محیط اجتماعی او متفاوت شود، فهم دیگری پیدا می‌کند. در این نگاه، ساخت فهم انسان نه فقط در ارتباط با جامعه شکل می‌گیرد و فهم از طریق جامعه به انسان القاء می‌شود، بلکه در ارتباط با جهان بزرگ‌تری، مثل تاریخ اجتماعی، شکل می‌گیرد و انسان در

درون آن پژوهش می‌کند (مانهایم، ۱۳۸۰: صص ۳۴۳ و ۳۴۵).

اگر یک محقق تاریخ گذشته علم خود را، که حاصل یک فرایند پیچیده اجتماعی و تاریخی است، نادیده بگیرد و بخواهد از صفر شروع کند، هرگز نمی‌تواند به نتیجه‌ای مطلوب دست یابد. یک محقق در هنگام پژوهش علمی، از طریق آثار و نتایج علمی با اراده‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی گذشته و موجود درگیر و مرتبط می‌شود و به نسبتی که حاصل تلاش و اراده آن‌ها را می‌پذیرد، تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرد و در درون ساختار علمی آن قرار می‌گیرد، که به تبع، فضای گمانه و گزینش علمی وی را رقم می‌زند؛ حتی فراتر از این، فاعل شناسا در فرایند پذیرش و عدم پذیرش نتایج تحقیقات دیگران یا در درون شبکه اراده‌های اجتماعی تمدن سکولار قرار می‌گیرد یا در درون شبکه اجتماعی تمدن دینی که در هر صورت عضوی از جامعه آن تلقی خواهد شد. از این رو، انسان نه تنها در افعال و رفتار خود تحت دو شبکه اجتماعی سکولار و دینی عمل می‌کند، بلکه در حالات روحی، قلبی و حرکت پژوهشی نیز از این دو محیط و شبکه اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و موضع‌گیری می‌کند؛ یعنی انسان مستقل و رها از «جهان اجتماعی» خود پژوهش نمی‌کند، بلکه فهم و ادراک حاصل یک فرایند پیچیده است؛ از این رو، «فاهمه انسان»، یا در ذیل پذیرش ولایت اجتماعی مادی یا در ذیل پذیرش جریان ولایت اجتماعی دینی، قدرت فهم و تحقیق را در خود می‌یابد و در این بستر و محیط است که گمانه‌ها و گزینش‌ها و پردازش‌های علمی باتوجه به دو جهان اجتماعی فوق جهت‌گیری و هدایت می‌شوند.

باتوجه به این سخن، به وضوح می‌توان مدعی شد که اساساً فرایند علم و تحقیق هرچند توسط فرد صورت می‌گیرد، «جهان ذهن» فاعل شناسا در ذیل «جهان اجتماعی» که محفوف به نیازها و مسئله‌های جدید است به پژوهش می‌پردازد، لذا، ماهیت پژوهش اساساً امری اجتماعی است. البته برخی از پژوهشگران معاصر در تحلیل مکانیسم تکوین نظریه علمی به تأثیر و تأثر جهان ذهن و جهان اجتماعی توجه کرده‌اند، اما حاصل این ارتباط و برخورد دو جهان را ایجاد زمینه و استعداد انکشاف و ظهور نظریه‌های علمی می‌دانند که در جهان دیگری به نام «نفس الامر» حاضر و مستقرند؛ لذا، به خلق نظریه‌های جدید در جهان ذهن ملتزم نیستند. به نظر می‌رسد جای نقد جدی دارد که اساساً جهان و نفس الامری که نظریه‌های علمی در آن به نحو ثابت و تغییرناپذیر حضور دارند، چگونه می‌تواند ناظر به رحل مسئله‌ها و نیازهای جهان اجتماعی که امری متغیر و حادث‌اند باشد؟ (پارسایا، ۱۳۹۲: صص ۷ و ۲۹)

حاصل اینکه، اساساً نباید در توصیف و تحلیل فرایند فهم انسان به روان‌شناسی معرفت اکتفا

کرد چراکه واقعیت فهم را منقطع از شرایط اجتماعی و تاریخی طرح می‌کند و به تصریح برخی، با روان‌شناسی فهم نمی‌توان به تولید علوم و دانشی که ابزار تصرف اجتماعی باشد نائل شد (مارکوزه، ۱۳۶۲: ص ۶۹)، بلکه باید آن را از منظر جامعه‌شناسی معرفت نیز تحلیل کرد که فلاسفه جامعه اسلامی از این امر غفلت کرده‌اند. در تحلیل اجتماعی، معرفت امری وابسته به جامعه است و «شبکه دانش» حاصل مناسبات اجتماعی است، بلکه در ذیل تکامل تاریخی صورت می‌گیرد و تکامل تاریخی معرفت علمی بشر نیز تحت تأثیر یک فلسفه تاریخی صورت می‌گیرد. لذا، واحد و مقیاس مطالعه، در تفسیر و تحلیل فهم و نظریه علمی، یا فرد است یا جامعه و یا تاریخ که هر یک به نتایج متفاوتی منجر می‌شوند. لذا، یک فیلسوف تاریخ که تاریخ اجتماعی انسان را برآمده از پیچیده‌تر شدن جهان مادی می‌بیند، فرایند تکامل تاریخی معرفت را کاملاً مادی تفسیر می‌کند؛ مثلاً در ماتریالیسم تاریخی، معرفت انسان حاصل تکامل روابط تولیدی است که متناسب با آن [گاهی به روابط اقتصادی تعبیر می‌شود] تکامل در فرد و طبقات اجتماعی ایجاد می‌شود و در نتیجه، فهم کاملاً طبقاتی تفسیر می‌شود؛ بنابراین، بسته به اینکه انسان متعلق به کدام طبقه و دوره تاریخی است، می‌توان گفت عالم را چگونه می‌فهمد و تفسیر می‌کند. روشن است که تأکید بر عوامل تاریخی و اجتماعی فوق به معنای مطلق کردن هر یک از آن‌ها نیست (مولکی، ۱۳۷۶: ص ۱۹).

۱-۳. ترسیم مدل پیدایش، تغییر، تکامل علوم در سه سطح و مقیاس

باتوجه به تحلیلی که از عوامل دخیل در پیدایش و تکامل علوم ارائه شد، در قالب یک مدل تلاش می‌کنیم متغیرهای چندگانه را در تحلیل فرایند پیدایش فهم و علوم بهتر بیان کنیم. از یک منظر، عواملی که در پیدایش یک علم دخیل اند شامل عوامل تاریخی، اجتماعی و شخصیتی می‌شوند. اگر علم را مجموعه فرضیه‌ها و نظریه‌هایی بدانیم که حول یک موضوع و برای تأمین هدف خاصی پیدا می‌شوند، «عوامل تاریخی»، «عوامل اجتماعی»، «عوامل شخصیتی» در آن دخالت دارند؛ یعنی پیدایش و تغییرات یک علم به تحولات و تکامل تاریخ هم وابسته است، به عبارتی هر علمی، در هر مقطع و ظرف تاریخی، امکان ظهور و رشد ندارد، در این راستا برخی از محققین معاصر نیز بر این باور تأکید دارند که باید دوره و عالم آن فرارسیده باشد تا امکان پدیدار شدن آن در مرحله‌ای از جامعه فراهم شود (داوری اردکانی، ۱۳۹۷). علاوه بر بستر تاریخی، باید ظرفیت جامعه به رشد و بلوغ لازم و کافی رسیده باشد تا انگیزه‌های اجتماعی، آمادگی روحی و ذهنی را برای پذیرش تغییرات اجتماعی و تحولات علمی داشته باشد. همان‌طوری که باید بستر اجتماعی برای تحول

علمی آماده باشد، به تبع شخصیت‌های نظریه‌پرداز نیز در این بستر می‌تواند، هماهنگ با انگیزه مؤثر اجتماعی، نظریه‌پردازی کنند و گمانه‌های جدید علمی را تولید کنند و تحول و انقلاب در علم را رقم بزنند (سارتن، ۱۳۷۶: صص ۴۱-۴۲). عوامل تاریخی، اجتماعی و شخصیتی نیز در سه مرحله، در ظهور و تحقق یک علم، نقش ایفا می‌کنند. به این معنا که عامل تاریخی، اجتماعی و شخصیتی تأثیرگذار را در سه مقطع پیدایش، تغییر و تکامل ضرب می‌کنیم و سپس با ضرب آن به سه سطح از تحول، یعنی سطح الف) مبانی علوم، ب) روش علوم، ج) نظریه‌های خاص، این جدول ماتریسی به دست می‌آید که ۲۷ عامل در تولید و تحول علوم نقش ایفا می‌کنند.

عوامل	تاریخی			اجتماعی			فردی		
	پیدایش	تغییرات	تکامل	پیدایش	تغییرات	تکامل	پیدایش	تغییرات	تکامل
مقطع سطوح									
مبانی	عوامل تاریخی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل مبانی	عوامل اجتماعی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل مبانی	عوامل شخصی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل مبانی						
متدولوژی	عوامل تاریخی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل متدولوژی	عوامل اجتماعی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل متدولوژی	عوامل شخصی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل متدولوژی						
نظریه‌ها	عوامل تاریخی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل نظریه‌ها	عوامل اجتماعی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل نظریه‌ها	عوامل شخصی تأثیرگذار در پیدایش و تغییرات و تکامل نظریه‌ها						

البته پیداست که سطوح سه‌گانه تحول و عوالم مؤثر در آن مربوط به علوم خاصی نیست، بلکه این ۲۷ عامل در همه علوم، اعم از علوم انسانی، علوم تجربی، علوم پایه، قابل طرح است. از این روی شدت و درجات دینی یک دستگاه علمی، به میزان دینی بودن هر یک از این ۲۷ متغیر بستگی دارد؛ یعنی ممکن است مبانی نظری یک نظریه دینی باشد، اما منطق و روش آن دینی نباشد. با این بیان می‌توان متغیرهای اسلامیت علوم را در همه شبکه معرفت بشری تحلیل کرد؛ یعنی همه این ۲۷ عامل را هم در حوزه علمی که مستقیماً منسوب به دین است؛ مثل حکمت دینی، عرفان دینی و فقه دینی، و هم در حوزه «علوم کاربردی» و هم در حوزه علمی که مربوط

به اجرا و برنامه‌ریزی است محاسبه کرد. اگر همه این عوامل تسری ارزش و غایت دین و مکتب الهی را در علوم به نحو روشمند نهادینه کند، چنین علمی به تبع دینی می‌شود. اگر این عوامل، به نسبتی از نفوذ روشمند فرهنگ مکتب دینی تخلف کند، این علم، به همان نسبت، غیردینی است (میرباقری، ۱۳۸۳: صص ۸۴-۸۳).

۲. تحلیل جامعه‌شناختی از اختلاف و اشتراک روند تکامل علوم در جامعه دینی و سکولار

باتوجه به تحلیلی که از عوامل و متغیرهای ۲۷ گانه‌ای که در فرایند تولید و تحول علوم دخیل اند شد، اینک می‌توان از منظر جامعه‌شناختی علم، درباره نقطه اختلاف جوامع در فرایند تولید علوم، با در نظر داشتن اختلاف در متغیرهای اجتماعی، بحث کرد. سؤال جدی در پیدایش یک نظریه علمی این است که آیا ظهور یک نظریه علمی و فرایند گمانه‌زنی و گزینش آن‌ها از بستر تحریک و تغییر انگیزه‌ها و نیازهای اجتماعی عبور می‌کند یا از بستر تغییر بینش اجتماعی؟ به عبارتی خاستگاه تحول علمی به تحول در «عقلانیت عملی» جامعه بازمی‌گردد یا به «عقلانیت نظری» جامعه؟ این پرسش چالشی در هر جامعه‌ای که فرایند تحول علوم در آن اهمیت دارد، قابل طرح است. چنانکه برخی از محققین غربی، درباره علوم مدرن غربی، بر این باورند که عقلانیت عملی مبدأ عقلانیت علمی است (اعتماد، ۱۳۸۷: ص ۱۶۴)، اما برای پاسخ به این سؤال بر مبنای دستگاه ارزشی خود باید آن را به صورت ریشه‌ای تحلیل کرد.

۱-۲. رابطه نیازمندی‌ها و محصولات

شکی نیست که با اندکی دقت در پی یافتن علل و عوامل پیدایش محصولات و تکنولوژی مختلف ساده و پیچیده، به این پاسخ می‌رسیم که انسان، از آغاز حیات خود در این زندگی دنیوی، به رفع نیازهای اولیه خود پرداخت؛ به تدریج، همراه با فراهم‌سازی محصولات ابتدایی و برآورده شدن سطح اولیه نیازها، دامنه نیازهای انسان نیز وسعت یافت و به برطرف کردن نواقص آن‌ها (که خود نیازهای جدیدی بودند) پرداخت تا کالاهایی را پدید آورد که با سرعت و دقت بیشتر و هزینه کمتر و به‌طور کلی باکیفیت بهتر نیازهایش را برآورده سازد؛ زیرا انسان در هر مرحله‌ای از زندگی خود احساس می‌کرد که محصول پیشین او را در رسیدن به اهدافش، آن‌چنان‌که باید و شاید، راضی نمی‌کند و می‌تواند محصولات بهتری را در اختیار داشته باشد. همین احساس موجب پیدایش

پدیده‌های جدیدتری شد. همچنین پدیده‌های جدید نیازهای جدیدی را به وجود می‌آوردند که تأمین این نیازها به محصولات و تکنولوژی دیگری نیاز داشت. به تدریج، جوامع شکل جدیدی به خود گرفتند و مردم درک بیشتر و بهتری از زندگی اجتماعی و چگونگی بهره‌وری از نیروها پیدا کردند. ارتباطات اجتماعی انسان، به تدریج، با گستردگی و پیچیدگی زیادی مواجه شد و تنظیم روابط اجتماعی در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، تبدیل به مشکل اصلی جامعه بشری شد که برای حل این مشکل به محصولات پیچیده و متناسب با آن نیاز پیدا کرد (پیروزمند، ۱۳۷۳: ص ۳۶).

۲-۲. رابطه محصولات، ابزارها و تکنولوژی تولید

تأمین محصولات جهت رفع نیاز بدون ابزار و تکنیک لازم در تولید نیز ممکن نبود، چراکه کار دستی پاسخگوی حجم انبوهی از نیازهای انباشته شده انسان نبود، بلکه اکتفا بر کار دستی جامعه را با رکود مواجه می‌کرد و یا حرکت آن را بسیار کند می‌کرد؛ بنابراین، بشر به دنبال ابزار تولیدی رفت که با سرعت، دقت و کمیت بیشتر و هزینه کمتر محصول بیشتری را تحویل دهد. این روند توسعه نیازها، به تدریج، منجر به تولید تکنولوژی‌های بسیار پیشرفته گردید که با مدیریت آن‌ها انسان توانست وارد عرصه تولید انبوه و متنوع و مصرف انبوه محصولات در زمینه‌های گوناگون شود.

۲-۳. ارتباط تکنولوژی با تولید دانش هماهنگ و متناسب

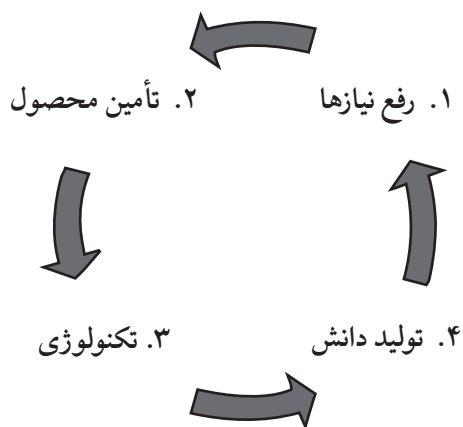
پرواضح است که پدید آوردن و ساخت هر تکنولوژی، در هر سطحی، لاجرم بدون پشتوانه اطلاعاتی و علمی میسر نمی‌شود، به میزانی که تکنولوژی‌ها پیچیده‌تر می‌شوند، به کمیت و کیفیت اطلاعات و علوم بیشتری نیاز خواهند داشت؛ بنابراین، تکنولوژی‌ها، با تمام همین‌ها که دارند، وامدار مجموعه اطلاعات و اندیشه‌های بشری‌اند. تا حال، روند اجتماعی پیدایش و تولید علم را در ساده‌ترین شکل ممکن به ترتیب زیر بیان کردیم:

(الف) در مرحله اول، رفع نیازهای اولیه و ساده با محصولات؛

(ب) در مرحله دوم، تأمین محصولات ملازم با ساخت ابزارها و تکنولوژی‌های جدید؛

(ج) در مرحله سوم، تولید علوم کاربردی هماهنگ با سطح نیاز (همان: ص ۳۶).

مراحل بالا را می‌توان در نمودار زیر نشان داد:



۳. ارائه تئوری، اولین نقطه ورود «ارزش»، «فلسفه» در «دانش» و تفسیر چگونگی‌ها پس از اینکه رابطه و تلازم نیازهای مؤثر اجتماعی با تولید علم و تکنولوژی روشن شد، اینک باید تبیین شود که چگونه نیازها و انگیزه‌های خاص یک جامعه در متن علوم و تکنولوژی راه پیدا می‌کند و به جهت‌داری آن دو منجر می‌شود، در حقیقت سؤال این است که نفوذ نیاز و انگیزه‌های خاص در متن نظریه‌های علمی چگونه و از چه بسترهایی صورت می‌گیرد.

۳-۱. الگوی ارتباطی مناسبات ارزش، بینش، دانش اجتماعی

بدیهی است که هر جامعه‌ای، با اتکا بر نظام ارزشی خاصی، دارای فلسفه‌های خاص نسبت به توصیف عالم هستی، جامعه، انسان است و تناسب و روابط خاصی را در سه حوزه مذکور توصیف و توصیه می‌کند. حال سؤال این است که آیا علوم و توصیفات مختلف آن در هر جامعه‌ای، ارتباط با مبانی فلسفی آن جامعه دارد یا نه. در پاسخ به سؤال فوق دو نظریه می‌توان ارائه کرد: الف) علوم و توصیفات مختلف با فلسفه و نظام ارزشی آن جامعه رابطه‌ای ندارد؛ ب) علوم و توصیفات مختلف با فلسفه و نظام ارزشی آن جامعه ارتباط تنگاتنگی دارد.

۳-۱-۱. الگوی عدم ارتباط منطقی و حقیقی

چنانچه الگوی توصیف و تبیین علوم با مبانی مکتبی و فلسفی جامعه ارتباط حقیقی و تأثیرگذار نداشته باشد، یعنی مبانی ارزشی و فلسفی که به فرهنگ و ارتکازات جامعه تبدیل شده، دخالتی در متن توصیف علمی از واقعیت عالم نداشته باشد؛ در این صورت، می‌توان گفت توصیفات علمی کارشناسان سایر مکاتب و فلسفه‌های تمدن سکولار می‌تواند ابزاری برای رفع نیازهای جامعه

اسلامی باشد؛ البته چنین سخنی بر این توجیه استوار است که علوم در مقام توصیف عینیت به نحو عام، فارغ از بار ارزشی است. در این صورت، اسلامیت جامعه به التزام ایمانی و اعتقادی جامعه به نظام ارزشی و فلسفی محدود می‌شود و در بخش علوم (اعم از علوم انسانی و تجربی) رابطه میان چگونگی توصیف از عینیت با نظام ارزشی و هستی‌شناسی منقطع خواهد بود. بدین ترتیب، علوم تجربی و حسی می‌توانند به صورت اهرمی برای مقاصد هر نظامی به خدمت گرفته شوند. هر چند این نوع نگاه مخالف تباین دانش و بینش و ارزش است و حضور مبانی فلسفی و ارزشی را به صورت انضمامی و در حدّ منظر و نگاه کلی می‌پذیرد، اما حضور منطقی و تأثیرگذار در متن علوم را فارغ از رسالت آن می‌داند؛ با این فرض روشن است که اساساً مسئله انقلاب فرهنگی و تحول یا اسلامی‌سازی علوم در مقیاس محدودی طرح خواهد شد و بخش اعظمی از علوم سکولار مشروط به عدم مخالفت با مبانی ارزشی و فلسفی تأیید می‌شود.

۳-۱-۲. الگوی ارتباط منطقی و حقیقی

اگر در متن و الگوی توصیفات علمی، فلسفه و ارزش دخیل باشند و ورای اسلامیت مبانی ارزشی و فلسفی و دین‌داری فاعل شناسا، ارزش‌های مکتبی و مبانی فلسفی در هر دو بخش از علوم (علوم تجربی و انسانی) دخالت کنند، می‌توان اسلامی‌سازی علوم را به صورت جدی دنبال کرد. بدیهی است در چنین حالتی هیچ‌یک از علوم مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، ریاضیات، علوم حسی در فرایند اسلامی‌سازی مستثنی نخواهند بود. روشن است که التزام به حضور و تسری ارزش و بینش در متن علوم به معنای بی‌اثر کردن کارکرد و کارایی علوم نیست، بلکه ضمن حفظ جایگاه و حدودشان می‌توان هماهنگی و وحدت شبکه علوم را در جهت مهندسی تکامل اجتماعی متوقع بود.

در فرهنگ هر قوم و ملتی، اعتقادات و پیش‌داوری‌هایی وجود دارد که با پذیرفته‌های ارزشی و فلسفی آن‌ها آمیخته است. این اعتقادات و پیش‌داوری‌ها در تمامی زوایای جامعه از جمله «طرح تئوری و ارائه فرضیه» اثر می‌گذارد. دانشمندی که در مقام ارائه تئوری تحقیقاتی است قطعاً دارای نوعی پیش‌داوری نسبت به جهان است که بر روی انگیزه و تئوری وی اثر می‌گذارد. بدین معنی که نمی‌توان پیش‌فرض‌های تئوری را از پیش‌داوری‌هایی که از ایمان، عقلانیت و باور دانشمند سرچشمه می‌گیرد منفک نمود؛ بنابراین، ارتکاز و پذیرفته‌شده‌ها با پیش‌فرض‌های تئوری ارتباط دارند و دانشمندی که قصد ارائه تئوری و مدل تحقیقاتی را دارد، باید از «پیش‌داوری»‌های خود برای «پیش‌فرض»‌های تئوری خویش استفاده نماید.

۲-۳. تفسیر فلسفی و مکتبی از حرکت و تأثیر آن در تئوریزه کردن و تغییر واقعیت

باتوجه به تبیین فوق و پذیرش حضور ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های فلسفی در متن تئوری‌ها، در گام بعدی باید نشان داد که پیش‌فرض‌ها به چه نحوی در تئوری حضور دارند؛ تبیین این ارتباط با طرح مسئله حرکت و تفسیر فلسفی از چگونگی حرکت و ارائه معادله آن از سوی علوم روشن می‌شود. به این بیان که دانشمندان، در توصیف علمی از واقعیت و بیان متغیرهای آن، توصیفی مدلمند و علمی از واقعیت ارائه می‌کند تا با «پیش‌بینی، هدایت، کنترل» پدیده‌ها تبدیل وضعیت موجود به وضعیت مطلوب را برعهده بگیرد؛ تحقق چنین تبدیلی نیز متکی بر یک تفسیر فلسفی از مکانیسم حرکت است که تبعاً یک دانشمند آن را به‌عنوان پیش‌فرض در تحلیل مکانیسم حرکت در موضوعات خاص پذیرفته است. به این ترتیب، یک نظریه پرداز، با پیش‌فرض‌های خاص از تئوری حرکت، توصیفی علمی متناسب جهت ایجاد تغییر در موضوع تحقیق خود ارائه می‌کند.

چنانچه ارتباط بین ارزش‌ها و مبانی فلسفی یک جامعه با تئوری حرکت و تکامل منقطع باشد، تفسیر چگونگی حرکت پدیده‌ها به ارزش‌های اجتماعی و فلسفی خاص ارتباطی نخواهد داشت، درحالی‌که در نظریه‌های علمی موجود، مدل‌هایی که در مطالعه وضعیت متغیر پدیده‌های اجتماعی و اشیاء مادی به کار گرفته می‌شوند ناشی از اصول موضوعه‌ای است که برآمده از ارزش‌های اجتماعی است.

بنابر مطالب فوق، برای تغییر وضعیت و اندازه‌گیری آن، ابتدا باید مدل ساده‌ای از روابط متعین در یک پدیده خارجی ارائه شود؛ پس از آن فعالیت کارشناسی در حوزه ارتباط میان «وضعیت موجود» و تبدیل آن به «وضعیت مطلوب» صورت پذیرد. روشن است که تصویری که از مطلوبیت یک تغییر ارائه می‌شود، اساساً، به‌عهده علم نیست، بلکه ارزش‌گذاری و هدف‌گذاری و تصویر مطلوب از یک تغییر به‌عهده نظام ارزشی و اصول موضوعه حاکم بر علم است. در این میان، نظریه‌های علمی تحقق اهداف و ارزش‌ها را در قالب ساختار علمی (فرایند گمانه، گزینش، پردازش) تئوریزه می‌کنند. در واقع برای تبدیل وضعیت در یک موضوع، کارشناس باید پدیده را به‌مثابه یک کل متغیر به تصویر بکشد، و الا نمی‌توان ارتباطات پیچیده حاکم بر پدیده‌ها را استخراج کرده و توصیف مدلمند از آن ارائه کرد. بیان روابط و نسبت‌های حاکم بر متغیرهای یک سیستم و فهم درستی و نادرستی حرکت پدیده‌ها نیز با ارجاع به ذات و درون پدیده قابل تعریف نیست، بلکه در نسبت با مبانی و هدف، که بیرون از سیستم است، قابل سنجش است. توصیف مبانی و غایت و احراز تناسبات حرکت آن نیز برعهده مکتب و مبانی فلسفی است، نه خود علم؛ با این روش است که

معادله‌سازی و مدل‌سازی برای تغییر موضوع، براساس پیش‌فرض‌ها و نسبت‌های مفروض بین آن‌ها، ممکن می‌گردد و لذا، ساخت یک نمونه فرضی از واقعیت عینی در جهان ذهن حاصل تلقی خاص از مبانی ارزشی و پیش‌فرض‌های فلسفی است (حسینی الهاشمی، ۱۳۶۵).

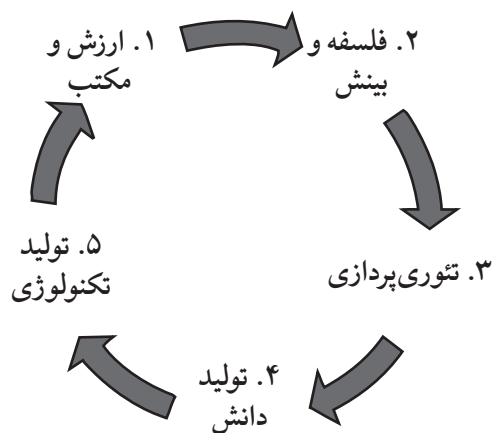
۳-۳. حاکمیت اختیار در تفسیر حرکت و جهت‌داری مدل‌سازی

برای روشن‌تر شدن چگونگی تأثیر پیش‌فرض و ارتکازات اجتماعی در تحلیل مکانیسم حرکت و تکامل توسط تئوری‌های علمی، در یک قدم دیگر، نقش اختیار انسان را در جهت‌گیری بررسی می‌کنیم. در فرهنگ دینی، از جمله پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده این است که انسان دارای قدرتی به نام اختیار است و با آن می‌تواند بر شرایط غلبه کند. به طوری که رفتار مادی را تحت سیطره قدرت اراده دینی خود درآورد؛ حاکمیت بر رابطه یعنی داشتن قدرت حرکت به طرف حق یا باطل، یعنی قدرت سوء یا حسن اختیار. به همین علت به نسبتی که این حاکمیت حذف شود، به همان نسبت تابعیت از قوانین ثابت می‌شود. حذف اختیار و محکومیت در ذیل قوانین مادی به این معنا خواهد بود که اقتضائات تکوینی عالم ماده برای مسلمان و کافر یکی است و نمی‌توان دنبال تصرف هماهنگ با جهت غائی عالم بود. بدیهی است که پیش‌فرض گرفتن حاکمیت اختیار انسان یا نفی اختیار و یا اذعان به هدف‌داری و یا نفی هدف‌داری حرکت جهان به طرف یک غایت موجب تفاوت در مدل‌شناسایی حرکت پدیده‌ها می‌شود.

در واقع، در آموزه‌های دینی جهان مخلوق است و اشیاء معطوف به یک غایت قدسی حرکت می‌کنند و هیچ چیز از خلقت را لغو یا ظالمانه نمی‌شمارد و قوانین حرکت را بدون هدف و مستقل از خداوند تصور نمی‌کند و هرگونه حرکتی که در انسان، جامعه، تکوین جهان صورت می‌گیرد را در نسبت با غایت و اقتضائات آن به دو جهت حق و باطل تفسیر می‌کند و آن را به ملکوتی و حیوانی طبقه‌بندی می‌کند. لذا، فرد دین‌دار هموار به دنبال حرکتی است که در جهت هماهنگی با اقتضائات تکوین و فطرت خلقت باشد و در مسیر طغیان نباشد. در حالی که در دیدگاه مادی حرکت عالم ناشی از اقتضائات خود عالم ماده بوده و عالم براساس مکانیسم درونی خود حرکت می‌کند، بدون اینکه ملتزم به ربوبیت الهی در همه شئون حرکت و تکامل عالم باشد که نمونه عینی و تأثیرگذار چنین تحلیلی را می‌توان در «فیزیک نیوتن» مشاهده کرد. تبعاً با چنین باوری، هماهنگی حرکت و تکامل با مشیت الهی و اقتضائات تکوینی موضوعیتی ندارد و نمی‌تواند نسبت به حرکت موضوعات ارزش‌گذاری کند و آن را به حق و باطل توصیف کند، چرا که خروج موضوعی دارد.

بنابراین، توصیف و شناسایی وضعیت پدیده‌ها، مدل چگونگی تبدیل یک وضعیت به وضعیت دیگر، در موضوع و پدیده‌هایی که حرکت و تغییر برای آن‌ها قابل فرض است، امور کارشناسی اند اعم از اینکه در مقیاس انسان باشند که شامل حالات روحی و حرکت سنجشی ذهن و رفتار است؛ یا در مقیاس مهندسی اجتماعی باشند که تکامل جامعه را هدف قرار داده باشند؛ یا اساساً تغییر در مقیاس پدیده‌های مادی باشند. از این رو، هرگونه مدل و الگوی علمی و کارشناسانه در توصیف و تبیین پدیده‌ها و نیز تغییر و تبدیل وضعیت آن‌ها، بدون شناسایی فلسفه و ارزش حاکم بر آن‌ها امکان‌پذیر نیست. همچنین بدون شناخت مناسبات و روابط حق و باطل یا کفر و ایمان و تفاوت آن دو، توصیف و تبیین حرکت عام و خاص موضوعات امکان‌پذیر نخواهد بود؛ یعنی توصیف و تبیین موضوعات متعین بدون تفسیر فلسفی و ارزشی از مکانیسم حرکت و تکامل عام هستی و فهم مناسبات و الزامات آن ممکن نخواهد بود.

به این ترتیب، در فلسفه حرکت و تکامل، زمانی که سخن از تبدیل وضعیتی به وضعیتی دیگر می‌شود، لازم است معنای رشد و نکث در حرکت و تکامل شناخته شود و تشخیص چنین امری برعهده علوم کارشناسی نیست. به بیان دیگر نمی‌توان جهت‌دار بودن را از متن حرکت حذف کرد و آنگاه رشد را تعریف کرد؛ زیرا در هر مقیاسی از حرکت و رشد غایت مندی قابل تفکیک نیست. نظریه پرداز نیز، در شناخت مصلحت و مفسده حرکت و تکامل پدیده‌ها، ضرورتاً به شناخت از ارزش و فلسفه نیازمند است و تا این دو نباشند مدل نیز فاقد پیش فرض است. پس ارائه تئوری، اولین نقطه ورود ارزش‌های پذیرفته شده اجتماعی در متن «دانش اجتماعی» و «فلسفه چگونگی‌ها» است (همان، ۱۳۶۵). مراحل جریان ارزش‌های اجتماعی در شبکه دانش اجتماعی را به این نحو می‌توان ترسیم کرد:



۴. حساسیت‌های جامعه اسلامی و الحادی و تفاوت در طبقه‌بندی و نظام‌مند کردن

نیازها

بایان اینکه تولید شبکه دانش و تکنولوژی بشری، متأثر از نیازها و ارزش‌های مؤثر اجتماعی است و این نیازها را نیز نمی‌توان منحصر در نیازهای بسیط و اولیه کرد، بلکه با توسعه و کثرت نیازهای اجتماعی، به دلیل مقدورات و امکانات اجتماعی، نمی‌توان به همه نیازها پاسخ داد؛ از این روی، ضروری است آن‌ها را اولویت‌بندی کرد و به هماهنگی رساند، در حقیقت نظام‌مند کردن کثرت جریان نیاز و ارضاء یکی از ورودی‌های اصلی حضور ارزش و مکتب در فرایند تولید و تکامل شبکه دانش اجتماعی و تکنولوژی‌های اجتماعی است.

با این توضیح که اگر قدرت انسان و مجموعه امکانات جامعه نامحدود فرض شود، هر فعل اجتماعی در هر لحظه و مکانی، در هر شرایطی امکان خواهد داشت، حتی می‌توان گفت جریان قدرت نامحدود به شرایط محدود نیست؛ اما اگر توانایی فرد و جامعه محدود باشد، در یک زمان معین با توان محدود، قادر به انجام برخی از امور خواهد بود. در این وضعیت، اضطراب به نظام درآوردن و هماهنگ‌سازی نیازها و نظام‌مند کردن امور روشن می‌شود؛ زیرا در این شرایط توان انجام همه کارها وجود ندارد، باید آن‌هایی را که لازم‌ترند انتخاب کرد.

۴-۱. ملاک و منطق حاکم بر مدل کردن نیازها

اما چگونه می‌توان ظرفیت قدرت را با توجه به امکانات و مقدورات موجود بین امور توزیع کرد؟ تبعاً به میزان پیچیدگی ارتباطات و نیازهای گوناگون، نیاز به تنظیم امور و اولویت‌بندی نیازها برای بهینه‌سازی رشد و تکامل اجتماعی ضرورت می‌یابد. چراکه نیازهای انسان بریده از هم نیستند و اگر قدرت واحد و محدودی بخواهد در کثرت نیازها توزیع شود، باید با تعیین اولویت صورت پذیرد؛ اما معیار اهم و مهم کردن نیازها چیست؟

کدام ملاک‌های فردی یا اجتماعی در این طبقه‌بندی اساس قرار می‌گیرند؟ در پاسخ باید گفت میزان حساسیت و ارزشی که یک فرد یا جامعه برای هرکدام از نیازهایش ملتزم است و در رسیدن به هدف مطلوب آن را مؤثر می‌داند می‌تواند ملاک اندازه‌گیری و اهم و مهم بودن نیازها باشد. از این روی، در مقیاس جامعه، ما با نیازهای مختلف اجتماعی، اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و... مواجه‌ایم، که براساس ارزش و اهمیت هرکدام، تقدم و تأخر پیدا کرده و تنظیم می‌شوند؛ پس، برنامه‌ریزی فردی یا اجتماعی در تنظیم امور مبتنی بر اولویت‌بندی و تعیین منزلت و جایگاه

امور براساس میزان حساسیت و اهمیتی است که برای فرد و جامعه دارد. باید ارزش هر امری نسبت به امر دیگر مشخص شود تا در نسبت باهم به نظامی تبدیل شوند که توان فرد یا جامعه در آن جاری گردد، اهداف فردی یا اجتماعی تحقق یابند؛ بنابراین، نیازها مجزا از هم نیستند، بلکه همواره باتوجه به نظام حساسیت‌ها و اهداف فردی یا اجتماعی مرتبط‌اند.

باتوجه به مطالبی که نسبت به کیفیت رابطه نیاز، علم، تکنولوژی گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که علوم، ساختارهای اجتماعی و تکنولوژی و محصولات، در جوامع امروزی، براساس میزان نظام حساسیت‌های اجتماعی نسبت به مطلوبیت‌ها و ارزش‌ها و نیازهای اجتماعی شکل می‌گیرند. نظام حساسیت نیز براساس میزان تعلقات و گرایش‌های فرد و جامعه، نسبت به یک نظام ارزشی یا عقلانیت نظری موجود، شکل می‌گیرد.

منظومه نیازهای اجتماعی که از اولویت و حساسیت‌های بالایی برخوردارند، حول یک محور واحد نظام یافته‌اند و محور تنظیم نظام نیازها نیز یا پرستش خدا یا پرستش دنیاست که دو نیاز محوری برای رقم زدن دامنه سایر نیازهای فرعی‌اند؛ تمام نیازهای جامعه شعاعی از آن نیاز محوری هستند و متناسب با آن نیاز محوری جایگاه خود را در نظام می‌یابند. نیازهایی که بیشترین نسبت را با آن نیاز اصلی و محوری دارند از منزلت بالاتری برخوردارند و نیازهایی که نسبت کمتری را با آن نیاز اصلی دارند از منزلت‌های پایین‌تری برخوردار خواهند شد؛ یعنی اهمیت، ارزش و جایگاه هر نیازی در نظام نیازها به نسبت قرب و بُعد آن با نیاز محوری بستگی دارد.

تمام همت جامعه دینی این است که جریان دین و دین‌داری با هر شدت و شکلی که انجام شده، گسترش یابد و همه تصرفات رنگ و بوی دینی بگیرد. درواقع، جامعه دینی میل به بندگی دارد و به میزان شدت ایمان دینی نیز طالب و خواهان توسعه دامنه دین و دین‌داری در تمام عرصه‌هاست؛ این جریان نیاز و ارضا، بر محور جریان دین و دین‌داری، تا وقتی که جامعه دینی مستقر است، همواره ادامه خواهد داشت. در نقطه مقابل جامعه دینی، تمام توجه جامعه سکولار به این است که با شدت و کیفیت هر چه بیشتر و بهتر، به اشکال و اطوار مختلف، اهداف دنیوی خود را محقق سازد.

۴-۲. تفاوت نظام نیازهای جامعه دینی و سکولار؛ مستلزم تولید دو شبکه علمی

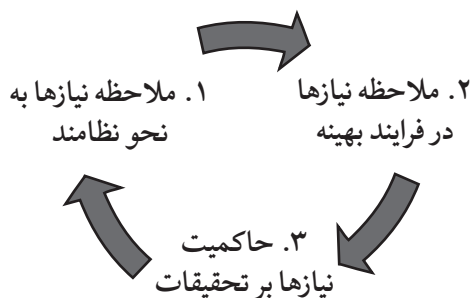
به این ترتیب، فرایند تکامل نظام نیازمندی‌های جامعه دینی، نسبت به هدف تعیین‌شده، با نظام نیازمندی‌های جامعه سکولار تفاوت اساسی دارد؛ لذا، با پیچیده‌تر شدن جریان نیاز و ارضا انسان و جامعه، شبکه علوم بشری نیز در جهت حل نیازمندی‌های اجتماعی بهینه می‌شود و تکامل

پیدا می‌کند؛ لذا، در این فرض دیگر تولید دانش برای خود دانش اساساً موضوعیت ندارد؛ چنان‌که امروزه به‌وضوح شاهدیم که تمامی علوم جدید، در جهت حل نیازمندی‌های اجتماعی و ارزش‌های جدید، سیاست‌گذاری و تولید و ترویج می‌شوند (لیوتار، ۱۳۸۱: ص ۹۰). به این ترتیب، اگر فرایند تکامل نیاز اجتماعی در جهان فرایندی همگانی باشد، دانشی هم که حل آن نیازمندی‌های عمومی را برعهده دارد یک دانش جهانی خواهد بود، ولی اگر کارکرد دانش در حل نیازهای خاص یک جامعه تعریف شده باشد، تبعاً نظام نیازمندی‌های جامعه دینی متفاوت از نظام نیازمندی‌های جامعه سکولار خواهد بود؛ لذا، شبکه دانش اسلامی با شبکه دانش سکولار تفاوت اساسی خواهد داشت، حتی اگر علم را براساس کشف واقع معنا کنیم. بنابراین، اگر منظومه نیازمندی‌های مؤمن و کافر به‌صورت مستقل ملاحظه نشود، نظام نیازمندی‌ها و اولویت‌بندی آن از یک جامعه تا جامعه دیگر تفاوت جدی خواهد داشت و متناسب با تفاوت سطح و نوع جهت نیازها، تئوری و معادلات کاربردی متفاوتی خلق خواهد کرد. درواقع، در صورتی که انسان را منظومه‌ای از نیازمندی‌ها تصور کنیم که می‌تواند هم بر محور تکامل و ارضای نیاز مادی هماهنگ شود و هم بر محور تکامل جریان و دین‌داری به انسجام برسد، فرض دو محور متفاوت و متمایز مستلزم دو نوع نظام و مدل کردن نیازهاست که یکی به‌نظام‌مندی نیازهای انسان دینی و دیگری به‌نظام‌مندی نیازهای انسان سکولار منجر می‌شود که تئوری‌ها و معادلات علمی، که ابزارهای حل این نیازمندی‌هاست، نیز تفاوت اساسی خواهد داشت.

۵. تکامل اجتماعی و بهینه‌کردن نیازهای اختصاصی و هدایت فرایند تحقیقات علمی
ممکن است به تحلیل فوق این اشکال وارد شود که همه انسان‌ها اعم از مؤمن و ملحد دارای مجموعه‌ای از نیازهای مادی مشترک‌اند، از این‌رو نیازمند دانش و تکنولوژی مشترکی برای ارضای آن هستند؛ بنابراین، لزومی ندارد که تمام علوم موجود در دو جامعه دینی و غیردینی متفاوت باشد. هرچند جامعه دینی نیازهای خاص دارد، اما بسیاری از نیازهای آن با نیازهای جامعه سکولار مشترک است؛ ناگزیر در آن نیازها، علوم مشترکی خواهیم داشت که برای رفع نیازهای مشترک هر دو جامعه ایمانی و غیرایمانی کارآمد خواهند بود، پس نیازی به تولید علوم دینی، در همه حوزه‌ها و سطوح اجتماعی نیست.

۵-۱. تلازم و تقوم نیازهای مشترک و اختصاصی و تأثیر و تأثرشان

در پاسخ به این اشکال باید پرسید: «آیا نیازهای مشترک و نیازهای اختصاصی انسان، در درون یک مجموعه قرار دارند؟ یا اینکه نیازهای مشاع و خاص انسان مستقل از دیگری است؟ همین طور در مقیاس جامعه، آیا نیازهای اجتماعی به نحو نظامی هماهنگ تصور می‌شود یا به صورت طیفی از نیازهای مستقل؟ آیا نیازهای فردی و اجتماعی در طی یک فرایند اجتماعی روبه بهینه شدن و تکامل‌اند یا امری ثابت‌اند و روبه بهینه شدن نیستند؟» اگر نظام نیازمندی‌های انسان در یک فرایند روبه رشد و بهینه شدن باشد، روشن است که الگوی تغذیه مؤمن و کافر نیز، در ادامه، دو گونه متفاوت خواهد شد، یعنی الگو و علم تغذیه‌ای که در بهداشت جسمی یک انسان سکولار تجویز می‌شود را نمی‌توان برای انسان دین‌دار نسخه پیچید؛ یعنی حل نیازهای مشترک در ذیل دو سیستم ارزشی متفاوت به تدریج با بهینه شدن و تکامل فرایند اجتماعی، هرکدام به نیازهای اختصاصی تبدیل می‌شوند (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۹، جلسه اول). بنابراین، الف) اگر نیازها به نحو نظام نیازمندی‌ها دیده شود؛ ب) نظام نیازمندی نیز در فرایند بهینه ملاحظه شود؛ ج) نظام نیازمندی‌ها در جهت‌گیری و هدایت فرایند تحقیقات علمی نقش اصلی را ایفا خواهد کرد.



۵-۲. عدم کفایت کاربست الگوهای رشد دو جامعه دینی و سکولار در یکدیگر

باتوجه به مطلب فوق، طبیعتاً توسعه علوم به گونه‌ای خواهد شد که حتی علوم پایه نیز به دینی و غیردینی تقسیم خواهند شد. به این ترتیب، در صورتی می‌توان وصف دینی را برای یک علم اطلاق کرد که بتواند در خدمت جریان نیاز و ارضاء دینی و اخلاق دینی قرار بگیرد، دیگر آن تصور ساده‌انگارانه که علم مانند چاقو است که می‌تواند در دو جهت کاربرد داشته باشد تا با آن بتوان هم جراحی و هم جنایت کرد، تصور درستی نخواهد بود؛ لذا، چنین تصویر انتزاعی از ابزار و قضاوت ابزارانگارانه را نمی‌توان به علوم و تکنولوژی، که پیدایش و تکاملشان از یک فرایند اجتماعی پیچیده

برخوردار است، سرایت داد. به این ترتیب، در نگاه انتزاعی، هر علم و تکنولوژی باتوجه به حیث مشترک، در چند جهت می‌تواند قابل استفاده باشد، در حالی که اگر همان حیث اشتراکی در فرایند بهینه نقطه مختصات ملاحظه شود، جهت و جریان نیاز و ارضاء واحدی بر آن حاکم خواهد بود (میرباقری، ۱۳۹۳: صص ۱۷۷ و ۱۸۰).

بنابراین، دو جامعه دینی و سکولار دو مقصد و غایت کاملاً متضاد باهم دارند؛ که تحقیقشان نیز با دو ساختار و مسیر مجزا ممکن می‌گردد، به تبع دو نیت، در اهداف و ساختارهای ارضاء، آثار و نتایج متفاوت و متناسبی را رقم خواهد زد. به این ترتیب، شاهد دو نوع نظام اجتماعی با دو شیوه متفاوت مهندسی تکامل اجتماعی خواهیم بود. اگر موارد مشابهی هم در هر دو نظام دیده می‌شود، در واقع مشابه نیستند؛ زیرا موارد مشابه در دو نظام اجتماعی از ضریب حساسیت‌های یکسان برخوردار نیستند، بلکه ضریب و کمیتشان در تأثیرگذاری بر روند رشد کل جامعه متفاوت است و تبعاً هیچ‌کدام از دستورالعمل‌ها و نسخه‌های اجتماعی که برای رشد و تکامل جامعه خود ارائه می‌کنند، برای جامعه دیگر کفایت نمی‌کند، بلکه به بحران هویت و ناکارآمدی اجتماعی منجر می‌شود. هر چند چنین آسیبی در بدو امر ظاهر نمی‌شود، تدریجاً لوازم و آثار سوء آن ظهور اجتماعی پیدا می‌کند.

۳-۵. عدم مشروعیت و معقولیت الگوهای یکسان در رفع نیازها به صرف اشتراک نیاز حاصل اینکه، اشتراک ظاهری در نیازهای مادی نمی‌تواند مشروعیت و معقولیت ارائه نسخه واحد در تأمین نیازهای مادی هر دو جامعه را توجیه کند؛ زیرا نیازهای مادی فقط اشتراک لفظی در نیازها را نشان می‌دهد، نه در عالم واقع و مصداق حقیقی نظام اجتماعی، زیرا نیازهای مادی در هیچ‌کدام از دو جامعه مورد بحث از سایر نیازهای آن دو جامعه بریده و منفک نیست و آن نیازها در ارتباط با سایر نیازهای دو جامعه قرار دارد.

بنابراین، به مقداری که جوامع از وضعیت التقاط عبور کنند و در روند حرکت تکاملی خود جهت‌گیری و اهداف خود را اصلاح و تهذیب کنند، صف‌آرایی و موضع‌گیری دو جامعه دینی و الحادی به تدریج آشکار می‌شود و از یکدیگر فاصله بیشتری پیدا می‌کنند و تبعاً کارآمدی آن‌ها در مقایسه با یکدیگر در تأمین نیازهای به‌ظاهر مشترک کمتر می‌شود و این کارآمدی به صفر میل می‌کند؛ یعنی به میزان خلوص درهدف، تکنولوژی‌های یک نظام، نسبت به تأمین نیاز به‌ظاهر مشترک در نظام دیگر، کارآمدی خود را از دست خواهند داد؛ بنابراین، باتوجه به آنچه در کیفیت

مناسبات سه موضوع علم، تکنولوژی، نیاز گفتیم و نیز آنچه در تفاوت و اشتراک در نظام نیازهای جامعه الهی و جامعه الحادی گفته شد، نتیجه می‌گیریم که جامعه دینی برای رفع مجموعه نیازهای اجتماعی خود محتاج تکنولوژی و علوم، متناسب با جامعه خود، است؛ بنابراین، به میزانی که نظام حساسیت‌ها و تمایلات اجتماعی جامعه اسلامی با غیر اسلامی فاصله دارد، تبعات آن یعنی محصولات، تکنولوژی‌ها و علوم آن دو نیز باید از هم مجزا باشند (پیروزمند، ۱۳۷۳: ص ۱ و ۸). به این ترتیب، با تحلیل جامعه‌شناختی از فرایند پیدایش و تکامل علوم در بستر توسعه مناسبات و روابط قدرت اجتماعی، می‌توان به این نتیجه نائل شد که تولید علم یک کنش اجتماعی ناشی از شبکه قدرت جامعه است که فراتر از کنش فردی انسان در درون جامعه است؛ لذا، تولید علم یک فرایند اجتماعی است و نیازها و ارزش‌های اجتماعی بر آن حاکم است.

۶. حاکمیت معادلات توسعه قدرت بر فرایند و سیاست‌گذاری کلان تولید دانش

با بهینه شدن فرایند نیاز و ارضاء در یک جامعه به‌وضوح مسیر دانش و تکنولوژی از وضعیت مشاع به وضعیت اختصاصی هدایت و سوق پیدا می‌کند؛ یعنی فرایند جریان نیاز و ارضاء اجتماعی بر فرایند تحقیقات حاکم شده، توسعه علمی خاصی را نتیجه خواهد داد.

۶-۱. حاکمیت اخلاق توسعه بر شبکه تحقیقات علمی غرب

تکامل نیاز اجتماعی مبدأ پیدایش و تکامل علوم می‌شود. اگر فرایند نیاز و ارضاء به سمت اخلاق مادی حرکت کرد، حتماً خروجی آن تولید علوم می‌خواهد بود که در جهت ارضاء نیازهای مادی و متناسب با اخلاق مادی کارآمدی خواهد داشت و به میزان تناسب با اخلاق مادی، کارآمدی این علوم در رفع نیازهای جامعه ایمانی کاهش خواهد یافت. اینک در تمدن مادی، حاکمیت اخلاق توسعه مادی را بر فرایند کل شبکه تحقیقات غرب می‌توان به‌وضوح دید؛ یعنی ملاک کارآمدی و علمیت یک نظریه به تضمین سود سرمایه مشروط شده، به‌گونه‌ای که اساساً در فرایند تحقیقات اجتماعی، هر تحقیقی که به یک نظریه علمی دست یابد که نتواند به توسعه قدرت سرمایه و هم‌مونی قدرت نظام خود ختم شود، نه تنها آن را تأیید نمی‌کنند، بلکه مهر ابطال بر آن زده و آن را غیرعلمی تلقی می‌کنند (لیوتار، ۱۳۸۱: ص ۹۰؛ حسینی الهاشمی، ۱۳۸۶: صص ۲۸-۲۷؛ حسینی الهاشمی، ۱۳۷۸).

به این ترتیب، ارتباط مسئله «اخلاق و علوم» یا «اخلاق و تکنولوژی» صرف ارتباط دو موضوع

به‌صورت انضمامی نیست که کنار هم قرار بگیرند، بلکه اخلاق اعم از مادی یا دینی در متن دانش و تکنولوژی حضور دارد و حتی اخلاق هدایت آن دو را به عهده دارد؛ لذا، مسئله ارتباط اخلاق و دانش و تکنولوژی این نیست که چگونه باید از علوم و یافته‌های علمی استفاده اخلاقی کرد، بلکه منظور از حاکمیت اخلاق در پژوهش و دانش این است که اخلاق به‌عنوان معیار صحت در حوزه پژوهش باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر تابع اصول اخلاقی نشد، بتوان مهر بطلان بر یافته‌های پژوهشی زد. با توجه به توضیحات فوق، فرایند اجتماعی تولید علم مشمول سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی خواهد بود. این سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی نیز تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های کلان قرار دارد؛ به‌عنوان مثال، مطالعه در باب فیزیک هسته‌ای یا ذرات بنیادی در امریکا تحت تأثیر سیاست توسعه قدرت در آن کشور است؛ یعنی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای امنیت ملی و توسعه اقتدار، بر فضای تحقیقات نیز تأثیرگذار است و به آن جهت می‌دهد. براین اساس، آنچه بر معادله توسعه قدرت حکومت می‌کند، بر معادله توسعه تحقیقات هم حکومت خواهد کرد؛ یعنی، حاکمیت اخلاق توسعه بر تحقیقات علمی، از طریق سیاست‌گذاری صورت می‌گیرد؛ این صرفاً به معنای بهره‌وری اخلاقی از دانش و تکنولوژی نیست.

۶-۲. اخذ و اقتباس روشمند و مشروط از شبکه علوم سکولار

البته در مواجهه با علوم غربی، اینکه چگونه و با چه نوع الگوی عقلانی باید برخورد کرد بحث جدی و اساسی می‌طلبد و اساساً جای پرسش است که آیا می‌توان از خروجی و نتایج تحقیقات دیگران در حد «ساینس» استفاده کرد. اساساً استفاده از آن در جهت رفع نیازهای خاص تا کجا ممکن و مطلوب است. در این رابطه باید گفت خروجی هر علمی به‌سادگی و سهولت در راستای رفع هر نیاز اختصاصی جامعه دیگر قرار نمی‌گیرد، یعنی گزینش و اقتباس از دانش‌های سکولار، بدون هوشمندی و داشتن الگوی لازم و بدون مصادره آن در نظام خود، آسیب اجتماعی به دنبال دارد؛ یعنی تازمانی که ما از دو نوع نظام نیازمندی متفاوت سخن می‌گوییم، بلاشک خروجی‌های این دو نظام برای همدیگر کفایت نمی‌کنند؛ لذا، نباید ما منفعلانه مصرف‌کننده علوم مدرن باشیم و در وضعیت اضطرار و دوره گذار، تلاش لازم را برای مصادره علوم و عبور از این وضعیت انجام ندهیم که در چنین وضعیت انفعالی دیگر ارضاء نظام نیازها در جهت تحقق اهداف مطلوب اجتماعی و مهندسی تکامل اجتماعی واقع نمی‌شود؛ البته تحلیل فوق در فرضی است که نظام نیازمندی‌ها را بر نظام اکتشافات جامعه حاکم بدانیم و آن‌ها را به‌صورت سیستم تصور کنیم. اگر

علوم مدرن و لو بر مبنای کاشفیت تفسیر شود باز در جهت خاص کارآمد است، براین اساس روند تحقیقات علمی برای رفع نظام نیازمندی‌های اجتماعی کارآمدی دارد، حال اگر نظام نیازمندی جامعه تغییر کرد، جامعه نمی‌تواند از همین نظام تحقیقات علمی استفاده کند و باید به دنبال تحقیقات علمی جدید برود. ازاین‌رو، در مواجهه با شبکه علوم مدرن و چگونگی اخذ مشروط آن، لازم است ابتدا الگویی ساخت که از برآورد نیازها و مطلوبیت‌ها و مقدرات حاصل می‌شود که براساس آن می‌توان تشخیص داد کدام بخش از اطلاعات برای اهداف ضروری است و کدام یک باید منحل شود؛ در یک قدم بالاتر، در فرایند توسعه علوم، دیگر نمی‌توان نظاره‌گر این بود که تمدن غرب تولیدکننده علوم باشد و جامعه دینی صرفاً با گزینش ساده از تولیدات آن بهره بگیرد، بلکه در فرایند توسعه علوم باید در جهت استغنا علمی حرکت کرد (میرباقری، ۱۳۸۳: صص ۸۴-۸۳).

نتیجه‌گیری

۱. فرایند پیدایش و تکامل علوم و تکنولوژی حاصل یک فرایند پیچیده اجتماعی است که به‌صرف پژوهش انفرادی حاصل نمی‌شود. درحقیقت، نوع ساختارها و قدرت اجتماعی بستر تولید و تکامل علوم را رقم می‌زند. لذا، بسته به نوع بافت ساختار و ترکیب قدرت اجتماعی و نیز جهت‌گیری حاکم بر آن شبکه دانش و تحقیقات نیز هدایت و حمایت می‌شود. فعالیت علمی و پژوهشی شبکه اجتماعی پژوهشگران که در ذیل سیاست کلان تحقیق و جهت‌گیری واحد به هماهنگی می‌رسد، می‌تواند اهداف تعریف‌شده را محقق کند. سخن فوق به معنای نفی ارتباط دیالکتیکی میان عاملیت فاعل شناسا و نقش ساختارها نیست، بلکه به معنای تأکید بر نقش مضاعف ساختار و قدرت اجتماعی در تولید علم است.

۲. باتوجه به اجتماعی بودن تکامل علوم و نیز تفاوت اهداف و ارزش‌های حاکم بر ترکیب ساختار و قدرت اجتماعی، به تبع نیازهای اجتماعی خاصی را پاسخ خواهد داد و نظام نیازها نیز متناسب و به‌گونه‌ای متفاوت تنظیم و مدلمند خواهد شد. با تفاوت اهداف و ارزش‌های اجتماعی و اختلاف در مدل ارضاء نیازهای اجتماعی، شبکه علوم بشری نیز دارای دو جهت متفاوت خواهد بود، براین اساس فرایند تولید و توسعه علوم و تحقیقات در آکادمی‌ها براساس نوع سفارش‌پذیری اجتماعی که توسط نهادهای صنعتی و اجتماعی و قدرت سیاسی صورت می‌گیرد واقع می‌شود، نه به‌صرف انگیزه و کنجکاوی فردی و شخصی یا طیف خاص، ازاین‌روی علوم و تحقیق امری سفارش‌پذیر است.

۳. باتوجه‌به اینکه اهداف و نوع ساختار قدرت اجتماعی و ارتکازات و نیازهای جوامع دینی و سکولار متفاوت است، پس ما شاهد دو نظام نیاز و هدف خواهیم بود که هر یک شبکه علمی و تحقیق متفاوتی را می‌طلبد؛ لذا، علوم سکولار نمی‌تواند اهداف و نیازهای اجتماعی جامعه دینی را محقق سازد؛ اما این سخن به معنای عدم اخذ و اقتباس روشمند و مشروط علوم مدرن نیست.

۴. اشتراک جامعه دینی و سکولار در طیفی از نیازها نمی‌تواند مشروعیت و معقولیت الگوها و علوم مشترک را، که صبغه سکولاریستی دارند، توجیه کند. چراکه نیازهای مشاع انسان با نیازهای خاصشان پیوند حقیقی دارد و در صورتی که علوم یکسان برای رفع نیازهای عام به کار گرفته شود به تبع در کیفیت رفع نیازهای خاص تأثیر می‌گذارد و می‌تواند کارکرد نیازهای اختصاصی جامعه دینی را نیز متحول کند.

۵. ارزش‌ها و بینش‌ها در صورتی می‌تواند در متن علوم و الگوی توصیفی و تبیینی واقعیت عالم راه یابد که صرفاً در حد التزامات ایمانی فرد دین‌دار یا در حد جهان‌بینی منحصرنشود و برای تحقق چنین امری باید ارزش‌ها و بینش‌ها در فرایند «گمانه، گزینش، پردازش»‌های علمی دخالت کرد که با ارائه تئوری علمی، در ساخت درون علوم راه می‌یابد و الّا بدون تحول و راه یافتن ارزش و بینش در حاق علوم، مسئله اسلامی‌سازی و تحول و تکامل اجتماعی علوم معنای محصلی و کارکرد موردنظر را محقق نخواهد کرد.

کتابنامه

۱. اعتماد، شاپور. ۱۳۸۷. دیدگاه‌ها و برهان‌ها. تهران: نشر مرکز. چاپ دوم.
۲. ابن ابی‌الحدید. ۱۳۹۴. شرح نهج‌البلاغه. ترجمه غلامرضا لایقی. تبریز: انتشارات کتاب نیستان.
۳. پارسانیا، حمید. ۱۳۹۲. «نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی». مجله راهبرد فرهنگ. شماره ۲۳. صص ۲۸-۷.
۴. پیروزمند، علیرضا. ۱۳۷۳. «مقدمه‌ای بر جهت‌داری علوم». پژوهش منتشرنشده. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۵. تریگ، راجر. ۱۳۸۶. فهم علم اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشرنی. چاپ دوم.

۶. حسینی الهاشمی، منیرالدین. ۱۳۶۵. «مباحثی پیرامون زمینه تحقیق در موضوع شناسی اسلامی». پژوهش منتشر نشده. کد پژوهش ۱۰۵. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۷. _____ . ۱۳۷۶. «سلسله مباحث استراتژی امنیت ملی». پژوهش منتشر نشده. کد پژوهش ۳۱۱. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۸. _____ . ۱۳۷۸. «روش تنظیم برنامه تحقیقات کتابخانه‌ای». پژوهش منتشر نشده. کد پژوهش ۴۱۰. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۹. _____ . ۱۳۷۹. «روش تحقیق در مباحث تغذیه». پژوهش منتشر نشده. کد پژوهش ۴۳۸. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۱۰. _____ . ۱۳۸۶. «کلیاتی پیرامون فلسفه روش». پژوهش منتشر نشده. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۱۱. خاکی قراملکی، محمدرضا. ۱۳۹۷. «نگاه فلسفه تاریخی به تناسبات و الزامات شبکه قدرت و تمدن‌سازی». دومین همایش ملی تمدن نوین اسلامی. تهران: دانشگاه شاهد. صص ۹۶-۵۷.
۱۲. داوری اردکانی، رضا. ۱۳۸۶. درباره علم. جلد دوم. تهران: هرمس.
۱۳. _____ . ۱۳۹۷. «مدعیان و منتقدان علم دینی باهم قرابت دارند». مجله نامه فرهنگستان علوم. شماره ۴.
۱۴. درینفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل. ۱۳۸۴. میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشرنی. چاپ چهارم.
۱۵. سارتن، جورج. ۱۳۷۶. سرگذشت علم. ترجمه احمد بیرشک. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
۱۶. فرکلاف، نورمن. ۱۳۷۹. تحلیل انتقادی گفتمان. ترجمه فاطمه شایسته‌پیران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۷. لیوتار، ژان _ فرانسوا. ۱۳۸۱. وضعیت پست مدرن. ترجمه حسینعلی نودری. تهران: انتشارات گام نو. چاپ دوم.
۱۸. مارکوزه، هربرت. ۱۳۶۲. انسان تک‌ساختی. ترجمه محسن مؤیدی. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.
۱۹. مانهایم، کارل. ۱۳۸۰. ایدئولوژی و اتوپیا. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.

۲۰. مرعشی، سید جعفر. ۱۳۷۷. نظام فکری (درآمدی بر مدیریت توسعه اجتماعی). تهران: سازمان مدیریت صنعتی. چاپ اول.
۲۱. مولکی، مایکل. ۱۳۷۶. علم و جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه حسین کچوئیان. تهران: نشر نی. چاپ اول.
۲۲. میرباقری، محمدمهدی. ۱۳۸۳. «نظام فکری». پژوهش منتشرنشده. قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۲۳. _____ . ۱۳۹۳. علم دینی دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها (علم دینی از نگاه فرهنگستان علوم اسلامی). قم: مجمع عالی حکمت.